

## بمب

شعری از گرگوری گرسو

ترجمه: سروش سمیعی



تکان دهنده‌ی تاریخ    ترمز زمان    تک تک شما بمب  
عروسک گیتی شکوه آسمان ربوده شده    نمی‌توانم از تو بی‌زار باشم  
چرا باید بی‌زار باشم    از صاعقه‌ی شیطانی    از استخوان لگن  
از کانون برآمده از یک میلیون سال قبل از میلاد    از گرز و شلاق و تبر  
منجنیق داوینچی    تبرزین کوچیز و    تفنگ سرپر کیت داگر رتبن  
اسلحه‌ی مرگبار و افسرده‌ی والرین پوشکین    دلینجر بوگارت  
و سن مایکلی بدون شمشیر سوخته    سن جرجی بدون نیزه و داودی بدون فلاخن  
بمب تو هم بی‌رحمی درست اندازه‌ی مردی که تو را آفرید اما نه به قدر سرطان  
همه از تو بی‌زار اند    همه‌ایی که نسبتاً مرده‌اند در تصادفات رانندگی برق گرفتگی و غرق شدن

سقوط از پشت بام صندلی الکتریکی حمله‌ی قلبی پیری و پیری و وای بمب  
همه‌ایی که نسبتاً مرده‌اند با هر چیزی بدون تو انگشت مرگ آزادانه به سمت ما  
نشانه می‌رود چه بمباران کنید چه نکنید مرگ طولانی شده چرا که افسردگی مطلق خودش  
را همه جا پخش کرده من تو را می‌خوانم ای بمب بی‌عدالتی مرگ کارناوال مرگ  
گوهر آبی مرگ موتور این گردونه از کار می‌افتد با مرگ خودش تصادف می‌کند  
متفاوت می‌شود با کسی که سراسیمه از نردبان یعقوب بالا می‌رود  
کسی که آخر سقوط می‌کند به مرگ با نیش کبرایی که در کار نیست با گوشت فاسد خوک  
بعضی در باتلاق غرق می‌شوند بعضی در دریا و بعضی دیگر در موهای پرپشت مردی در نیمه شب  
وای که اینجا مرگ‌ها شبیه پیرزن‌های جادوگر آرک اسگری‌اند شبیه بوریس کارلوف‌اند  
مرگ‌های بی‌احساس شبیه تولد- مرگ و مرگ‌های غمزده شبیه رنج پیر بووری  
مرگ‌های بی‌خیال شبیه کاپیتال مجازات و مرگ‌های باشکوه شبیه سناتورها  
مرگ‌های باور نکردنی شبیه هارپو مارکس و دختران مُد پوش من  
درست نمی‌دانم که مرگ‌های بمبی هولناک چه شکلی هستند تنها می‌توانم تصور کنم  
مرگ دیگری در کار نیست مسخره است پیش‌بینی یک شهر  
شهر نیویورک جریان‌های سرد و بی‌روح که همه جا به چشم می‌خورند  
زیر گذرها و پناهگاه‌ها علامت‌ها علامت‌ها و کور کورانه به جلو رفتن بشریت  
متکبرانه خمیدگی پاشنه‌ها کلاه‌ها چپه شدن‌های پی در پی و از یاد بردن شانه‌های همدیگر  
زن‌ها نمی‌دانند که با سبد خریدشان چه کارهایی می‌توانند بکنند  
ماشین‌های گول زنی بی‌خیال و باز هم خطر سومین ریل راه آهن  
برادران ریتز از برنکس جلب شده در ترن A  
پوسته‌های اسکنلی که هر وقت نگاه‌شان کنی لبخند می‌زنند  
مرگ‌های جنی ساتیرها بمب مرگ‌های بمبی  
قمری‌ها آسمان استانبول را استثمار می‌کنند  
قدم‌های پروازی جگوار  
به زودی در مقابل مجسمه‌ی ابوالهول در میان بارش برف شمالی  
پنگوئن‌ها در سینک ظرفشویی شیرجه می‌زنند  
نوک امپایر استیت  
مثل تیر در یکی از مزرعه‌های بروکلی سیسیل فرو می‌رود  
ایفل در باغچه‌های ماگنولیا به شکل C در می‌آید  
سن سوفیا اطراف سودان پوست می‌اندازد  
وای از مرگ ورزشی بمب سرگرمی  
معابد دوران باستان  
وقف ویرانه‌های باشکوه‌شان  
الکترون‌ها پروتون‌ها نوترون‌ها

گرد آوری گیسوان هر سپرین  
قدم زدن در خلیج دردناک آرکادیا  
پیوند خوردن با سکان داران مرمی  
قدم برداشتن در آخرین آمفی تئاتر  
با هم سرایی احساس تمام مردم تروآ  
روی دوش کشیدن مشعل‌هایی که با چوب سرو می‌سوزند  
رقابت با پرهای کلاه زنان و پرچم‌های تبلیغاتی  
و با این همه هومر را نهایت اغواگری دانستن  
آهای مهمان‌های مبهوت حال  
صاحبخانه‌های گذشته  
نی و ماندولین به هم می‌پیوندند  
نجوای هات‌داگ سودا زیتون و انگور  
لباسی باشکوه از کهکشان راه شیری به تن  
تعاونی کارگران اداره و وای دکه‌های خوشبختی  
فریاد اتری و هورا کشیدن  
پرستاران تمام وقت هزاران میلیونی  
دوزخ زئوسی  
شرط بندی هرمس در مسابقات رانندگی  
اسپیت بال بودا  
کارت قرمز برای عیسی  
سومین سرقت بزرگ مارتین لوتر  
مرگ پلانتریوم بمب هوشیاعانا  
فوران گل سرخ غایی و وای بمب بهاری  
بیا با لباسخواب سبز دینامیتی‌ات  
با چشمان پاک طبیعت بی‌مخاطره  
پیش از تو گذشته چادر سیاهی به تن کرده  
بعد از تو آینده با صدای بلند سلام می‌کند ای بمب  
جهیدن در بادنت‌های شیپور پوشیده از چمن  
شبهه روباه در صدای مشکوک شکارچی  
وقتی روباهی را در میان بیشه‌زار می‌بیند  
محدوده‌ات دنیا حصار جغرافیا  
بمب خیزان و زیگ زاگ سرخوشی  
ستاره‌ها دسته‌ای زنبور در ساک دستی خوش گذرانی‌ات  
فرشته‌گان چسبناک در پایکوبی آزادی‌ات

چرخه‌های درخشش باران روی نیمکت پوچ خوابگاه‌ات

تو بر حقی و ناظر تو بر حقی

و خدایان همراه تو هستند

حرارت هوشیاعانا شکوه روابط نامشروع

بمب تخریب و انفجار و آتش و شکاف بمب

بمب ابدیت هدف یک کوره‌ی تصادفی

توسعه‌ی تکثیر شدن‌ات محو شدن

چینش لاشه‌ها و ستاره‌ها و گورها و عناصر

در کنار دوره‌ای موهوم

نعش جهان روی سه پایه لنگ و انگشت در دهان

بر فراز خودش دراز دراز نه مرده و نه زنده

در چشم متشنج و مات تو

اگزوز و توفان غول‌های الهی

در زهدانی ملقب به تو

استفراغ بود و نبود از از کرم‌های غول پیکر

بشکاف و پاره کن شکم‌ات را ای بمب

از شکم‌ات دور از تعارفات این جماعت لاشخور

پیکار ته سیگارها و انگشت و کفتار پولک دوزی شده‌ات

در امتداد حواشی فردوس

ای بمب ای چاه بازکن موعود

خدا برهنگی پوچ بی خیال

در زیر دروغ باریک مکاشفات یوحنا ی طلق دار

او نمی‌تواند سرخوشی فلوت تو را بشنود در روز تکفیرها

با گوش‌های کر و پر از زگیلش

پادشاهی‌اش یک ابدیت مومی

شیپورهای کیپ شده ناترومیت‌هایش

فرشته‌گان مهر و موم شده در اختیارش

یک خدای رعد و برقی یک خدای مرده

ای بمب بمب تو مقبره‌ی او

برای این که خم شوم روی میز دانش

برای آغشتن یک طالع بین به نثر ازدهایی

تا کمی از بمب‌ها و جنگ‌ها و بمب‌های مخصوص بدانم

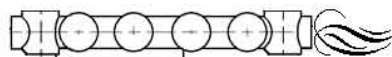
تا نتوانم متنفر باشم از چیزی که برای دوست داشتن نیاز دارم

برای اینکه نمی‌توانم زندگی کنم در جهانی لبریز از رضایت

کودکی در پارک زنی در حال مردن روی صندلی الکتریکی  
دسته کم می توانم همه چیز را به تخمم بگیرم  
هر آنچه را که می دانم و نمی دانم درست مثل پنهان کردن دردهایم  
تا بگویم من یک شاعرم و به بشریت عشق می ورزم  
واژه هایم را خوب می شناسم و از رسالتی که به مردم دارم آگاهم  
ناواژه هایم نیز کمتر از این چرندیات نیستند  
تا متنوع باشم  
مردی که دروغ های بزرگ طلایی را دنبال می کند  
یا شاعری که در میان جسدهای درخشان پرسه می زند  
یا اینکه تصور کنم خودم را  
که یک کوسه ماهی شده ام - خواب دنداندار یک مرد - خورنده ی رویاها  
نیازی ندارم همه چیز را در باره ی بمبها بدانم  
گیریم سرخوشانه این طور احساس کنم  
که بمبها کرم بوده اند  
آیا نباید شک کنم به اینکه روزی آن ها هم پروانه می شوند  
اینجا جهنمی برای بمبها برپاست  
برای آن ها اینجا همه را اینجا می بینم  
که روی ترکش ها نشسته اند و آواز می خوانند  
ترانه های آلمانی  
و دو ترانه ی آمریکایی که هیچ وقت به پایان نمی رسند  
اما باز هم می خواهند آواز بخوانند  
مخصوصاً ترانه های روسی و چینی  
و شاید ترانه های آمریکایی بی پایان دیگر  
بمب کوچک بیچاره ی من که هرگز  
یک ترانه ی اسکیمویی نمی خوانی دوستت دارم  
می خواهم یک آبنبات چوبی را  
در حلق ات فرو کنم  
کلاه گیزی با رشته های طلایی روی سر تاسات داری  
و می خواهی پایین و بالا ببری  
با من و هانسل و گرتل  
در یک سکانس هالیوودی  
وای بمب در همه ی چیزهای دوست داشتنی و خوب  
اشتراک مشتاقانه ی مادی و معنوی  
وای پری چهر برگزیده

از سرزمین باشکوه درختان  
وای پاره‌ی بهشت  
که هم به کوه و هم به خاکریز خورشید را به یک اندازه می‌بخشی  
من ایستاده‌ام پشت در راهروی زنبق‌های خیالی‌ات  
من برای‌ات رزهای باغ فردوس و مُشک‌های آرکادیا را می‌آورم  
آرایش‌های مشهور حوریان بهشتی  
به من خوشامد بگو از این در باز شده‌ات نترسانم  
از خاطره‌ی خاکستری اشباح یخ زده‌ات  
از جاکش‌های آب و هوای بی‌کران‌ات  
از ذوب زمینی بی‌رحم‌شان  
اوپنهایمر نشسته است  
جایی در میان پاکت تیره‌ی روشنایی  
فرمی خشکیده است در موزامبیک مرگ  
انیشتین دهان افسانه‌ایش  
تاج گلی که بر آن پوزبند بسته شده در ماه - سر سنگین قلاب ماهیگیری  
من را در بمب رها کن تا برخیزم از این حاملگی - کنج خیانت  
بدون ترس از جارو کردن ملت‌ها از روی زمین  
وای بمب من دوستت دارم  
می‌خواهم صدای انفجارت را ببوسم فریادت را ببلعم  
تو یک ظفرنامه‌ای اوج جیغغغ کشیدن و لذت  
کلاه غنایی آقای تندر  
وای پژواک زانوان ورم کرده‌ات  
بووم بووم بووم بووم  
آسمان‌ها شما هم بووم خورشیدها شما هم بووم  
بووم بووم ماه‌ها ستاره‌ها شما هم بووم  
شب‌ها شما هم بووم شما روزها شما هم بووم  
دریاچه‌ها اقیانوس‌ها شما هم بینگ بینگ  
باراکودا بووم یوزپلنگ آمریکایی هم بووم  
اوبانگی بووم اورانگوتان  
بینگ بینگ بونگ زنبورعسل خرس بابون بووم  
شما بینگ شما بونگ شما هم بینگ  
دُم پر بال  
بله بله درست در وسط قلب‌های مان یک بمب سقوط می‌کند  
گل‌ها با لذت به هوا می‌پزند و ریشه‌های‌شان خود را آزاد می‌کنند

دشت‌ها با غرور روی هاللوپاهای باد زانو می‌زنند  
بمب‌های صورتی شکوفه می‌دهند و بمب‌های گوزن شمالی گوش‌های خود را راست می‌کنند  
یک بمب روزی پر از ترس و نگاه نجیبانه یک پرنده  
باز هم کافی نیست تا بگوییم بمبی سقوط کند  
یا حتا شعله‌های خشم الهی زبانه بکشند  
بدانید که زمین به شمایل مریم مقدس در می‌آید بمب  
تا اینکه در قلب‌های بشر بمب‌های بیشتری نطفه ببندد  
بمب‌های دیکتاتورانه در پوست‌های خز زیبا پنهان شده‌اند  
و روی امپراتوری‌های عبوس زمین دراز خواهند کشید  
خشمگین با سبیل‌هایی از طلا



[www.mindmotor.com](http://www.mindmotor.com)